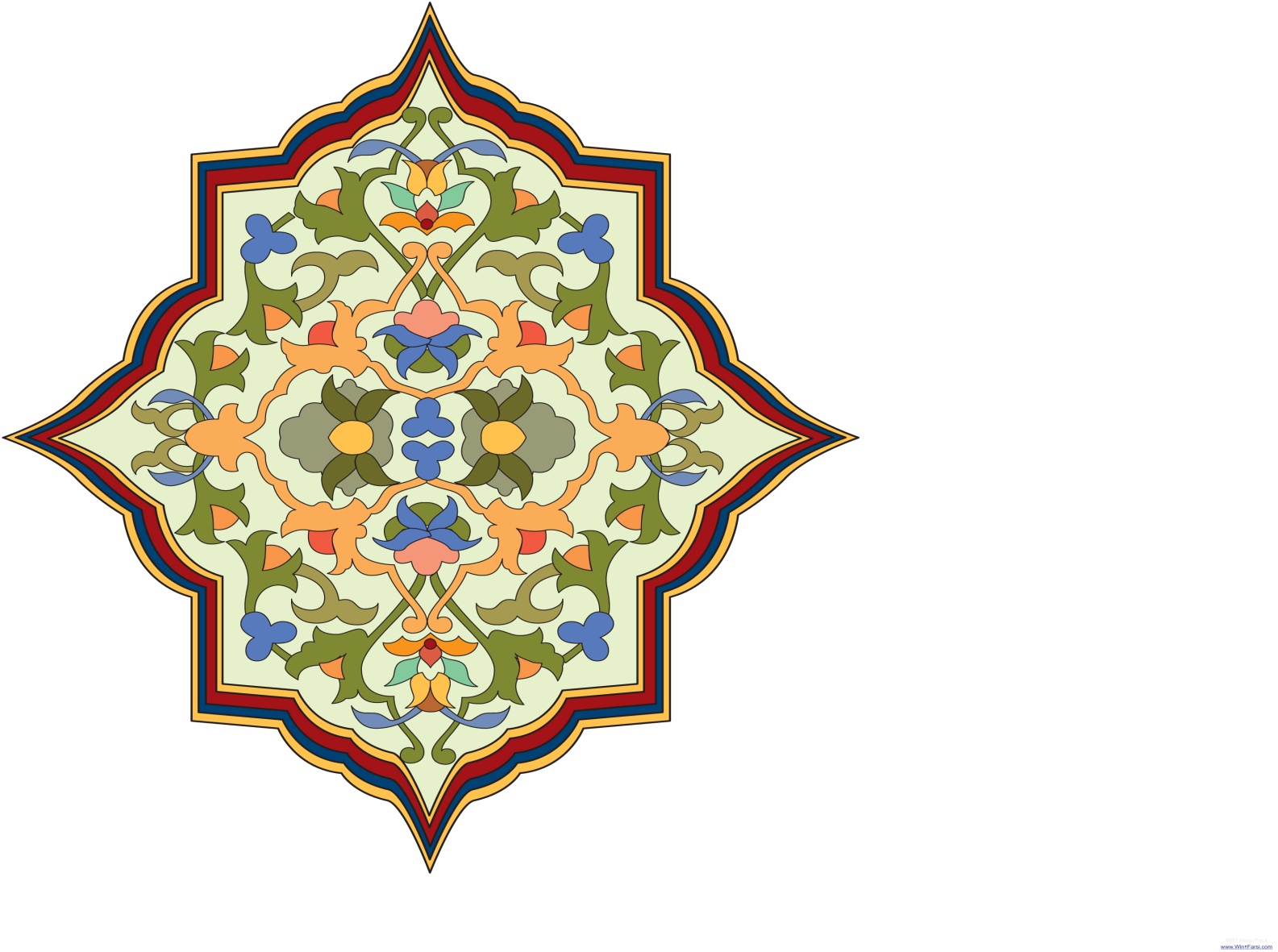


# جاهل بهتر است امر به‏ معروف و نهی از منکر نکند

# کافی ‏ج 1 ص 44 ، باب عمل بدون علم).



مدرسه علميه سيادت

آبان 1393

مؤلف: مجيد عليپور مقدم

# بسم الله الرحمن الرحيم

# من چه شرايطي بايد داشته باشم تا بتوانم دين خدا را تبليغ كنم؟

من چه شرايطي بايد داشته باشم تا بتوانم امر به معروف و نهي از منكر كنم؟

علی بن أبی طالب عليه السلام می فرمایند:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنّاسِ اِماماً فَعَلَیْهِ اَنْ یَبْدَأَ بِتَعْلیمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلیمِ غَیْرِهِ. . (نهج البلاغه، كلمات قصار، حكمت 70.)

 یعنی آن كسی كه خود را پیشوای مردم معرفی می كند، معلم و مربی مردم معرفی می كند، واعظ و خطیب مردم معرفی می كند، هادی و راهنمای مردم معرفی می كند، اول باید از خودش شروع كند، اول خودش را تعلیم بدهد، بداند كه یك جاهل در اندرون خودش هست، اول به آن جاهلی كه در درون خودش به نام نفس امّاره هست تلقین كند و یاد بدهد؛ یك موجود تربیت نشده ای در درون خودش هست، اول خودش را تربیت و تأدیب كند ، اول نفس خودش را موعظه كند ، ملامت كند، از نفس خودش حساب بكشد ؛ همین كه خودش را اصلاح و تهذیب كرد و صالح شد، آن وقت می تواند مدعی شود كه من می توانم راهنما و هادی مردم باشم، واعظ مردم باشم، معلم مردم باشم، مؤدِّب و مربی مردم باشم، مصلح اجتماع باشم. حضرت در ادامه حديث مي فرمايند: آن كسی كه خودش را تعلیم و تربیت می كند، بیشتر شایسته ی احترام است تا آن كسی كه مردم را تعلیم و تربیت می كند. چون آن مشكلتر و مهمتر است

[ همچنين حضرت در جاي ديگري ، خطاب به كساني كه قبل از خودسازي روي به ديگر سازي مي آورندمي فرمايد:من شغل نفسه بغیر نفسه تحیّر فى الظلمات ؛ هر که از خویش به غیر خود بپردازد، در تاریکى ها متحیّر مى ماند.]

باز ايشان در حديث ديگري مي فرمايند:

«اَلْحَقُّ اَوْسَعُ الْاَشْیاءِ فِی التَّواصُفِ وَ اَضْیَقُها فِی التَّناصُفِ (نهج البلاغه، خطبه ی 214.)

چه جمله ها دارد! اینها را باید بر لوح دل بنویسند. فرمود: حق و عدالت در مقام سخن گویی و سخن سرایی و سخنرانی و در مقام زبان، دایره اش از همه چیز وسیعتر است؛ یعنی در مقام سخن، میدانی به اندازه ی میدان حق باز نیست. اگر انسان بخواهد سخنرانی كند، بخواهد حرف بزند، از هر موضوعی بیشتر در اطراف حق می شود حرف زد. اما در مقام عمل، میدانی از میدان حق تنگتر نیست. آن وقت است كه انسان می بیند چقدر مشكل است! همان كه آن قدر می توانست در اطراف حق حرف بزند، موقع عمل كه می رسد می بیند برداشتن یك گام هم مشكل است.

اینجا هم قرآن{در سوره توبه آيه 112} بعد از آنكه می گوید: اَلتّائِبُونَ اَلْعابِدُونَ اَلْحامِدُونَ اَلسّائِحُونَ اَلرّاكِعُونَ اَلسّاجِدُونَ» می گوید: «اَلْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَلنّاهُونَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ اینها هستند كه در راه اشاعه ی خیر قدم برمی دارند، در راه مبارزه با شر و فساد قدم برمی دارند، و اینها هستند تنها كسانی كه چنین صلاحیتی را دارند. «وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِینَ» در اینجا به مؤمنین نوید و بشارت بده كه اگر تائب، عابد، سائح، راكع و ساجد شدند و پس از آن آمر به معروف و ناهی از منكر شدند، آنگاه موفق خواهند شد. اما اگر همه ی آنها را داشتند ولی امر به معروف و نهی از منكر را نداشتند، به جایی نخواهند رسید.

{واز آن طرف} اگر امر به معروف و نهی از منكر را داشتند اما [اين] آمرین به معروف و ناهین از منكر، خودشان آلوده بودند و توبه فرمایان خود توبه كمتر كردند بازهم به جایی نخواهند رسید.

امیر المؤمنین فرمود: «لَعَنَ اللّهُ الْآمِرینَ بِالْمَعْروفِ التّارِكینَ لَهُ، وَ النّاهینَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعامِلینَ بِهِ (نهج البلاغه، خطبه ی 129). خدا لعنت كند آن مردمی را كه امر به معروف می كنند و خودشان بر خلاف آن معروف عمل می كنند، و آن مردمی را كه نهی از منكر می كنند و خودشان همان منكراتی را كه نهی می كنند مرتكب می شوند. یعنی آن آمرین به معروف و ناهون عن المنكری كه اَلتّائِبُونَ نیستند،  اَلْعابِدُونَ نیستند ،  اَلْحامِدُونَ نیستند، السّائِحُونَ نیستند، اَلرّاكِعُونَ نیستند، اَلسّاجِدُونَ نیستند، هنوز این مراحل و منازل را طی نكرده می خواهند آمر به معروف و ناهی از منكر باشند، خدا چنین مردمی را لعنت كند.

# شرایط امر به معروف و نهی از منکر

عرفا اصطلاحی دارند . مدعی هستند که سالکان ، چهار سیر مختلف دارند

1 - سیر من الخلق الی الحق ، یعنی سیر از خلق و طبیعت به سوی خداوند .

2 - سیر بالحق فی الحق ، سیر در خداوند یعنی کشف معارف الهی .

3 - سیر من الحق الی الخلق ، سیر از خداوند به سوی خلق ، یعنی آمدن‏ برای ارشاد مردم .

4 - سیر بالحق فی الخلق .

در واقع می‏خواهند بگویند آن کسی شایستگی دارد که دستگیر دیگران باشد ، هادی و راهنمای دیگران باشد ، آمر به معروف و ناهی از منکر باشد که‏ خودش رفته است به آن منزل {يعني دو «سير» اول را گذرانده است} و بعد ماموریت یافته که مردم را به آنجائی‏ که خودش در آنجا قرار گرفته ، ببرد .[[1]](#footnote-1)

اهميت امر به معروف و نهي از منكر:

معلوم شد که نهضت حسینی ارزش اصلی خودش را از امر به معروف و نهی‏ از منکر گرفته است . پس باید این اصل را شناخت که این اصل مگر چه‏ اندازه اهمیت دارد که حسین بن علی علیه السلام خودش را در راه آن شهید می‏کند و شایسته است مثل حسینی در این راه قربانی شود . امر به معروف و نهی از منکر یگانه اصلی است که ضامن بقاء اسلام است . به اصطلاح ، علت مبقیه[[2]](#footnote-2) است . اصلا اگر این اصل نباشد ، اسلامی نیست . رسیدگی کردن دائم به وضع مسلمین است . آیا یک کارخانه‏ بدون بازرسی و رسیدگی دائمی مهندسین متخصص که ببینند چه وضعی دارد ، قابل بقا است ؟ اصلا آیا ممکن است یک سازمان همینطور به حال خود باشد ، هیچ درباره‏اش فکر نکنیم و در عین حال به کار خود ادامه دهد ؟ ابدا . جامعه هم چنین است . یک جامعه اسلامی اینطور است بلکه صد درجه برتر و بالاتر . شما کدام انسان را پیدا می‏کنید که از پزشک بی ‏نیاز باشد ؟ یا انسان باید خودش پزشک بدن خود باشد ، یا باید دیگران پزشک باشند و او را معالجه کنند ، متخصص چشم ، متخصص گوش و حلق و بینی ، متخصص مزاج ، متخصص اعصاب . انسان همیشه انواع پزشکها را در نظر می‏گیرد برای آنکه‏ اندامش را تحت نظر بگیرند ، ببینند در چه وضعی است . آنوقت جامعه‏ نظارت و بررسی نمی‏خواهد ؟ ! جامعه رسیدگی نمی‏خواهد ؟ ! آیا چنین چیزی‏ امکان دارد ؟ ! ابدا . حسین بن علی ( ع ) در راه امر به معروف و نهی از منکر ، یعنی در راه‏ اساسی‏ ترین اصلی که ضامن بقاء اجتماع اسلامی است ، کشته شد ، در راه آن‏ اصلی که اگر نباشد ، دنبالش متلاشی شدن است ، دنبالش تفرق است ، دنبالش تفکک و از میان رفتن و گندیدن پیکر اجتماع است . بله ، این اصل‏ ، این مقدار ارزش دارد . آیات قرآن در این زمینه بسیار زیاد است . قرآن کریم بعضی از جوامع گذشته را که یاد می‏کند و می‏گوید اینها متلاشی و هلاک شدند ، تباه و منقرض شدند ، می‏فرماید : به موجب اینکه در آنها نیروی اصلاح نبود ، نیروی امر به معروف و نهی از منکر نبود ، حس‏ امر به معروف و نهی از منکر در میان این مردم زنده نبود .

♦شرايط امر به معروف و نهي از منكر:

حال ببینیم امر به معروف و نهی از منکر چه شرایطی دارد و چگونه ما می‏توانیم امر به معروف و نهی از منکر کنیم ؟

اولا معروف یعنی چه ؟

منکر یعنی چه ؟

امر به معروف و نهی از منکر یعنی چه ؟

اسلام از باب اینکه‏ نخواسته موضوع امر به معروف و نهی از منکر را به امور معین ، مثل‏ عبادات ، معاملات ، اخلاقیات ، محیط خانوادگی و . . . محدود کند ، کلمه‏ عام آورده است : معروف ، یعنی هر کار خیر و نیکی . امر به معروف لازم‏ است . نقطه مقابلش : هر کار زشتی . نگفت شرک یا فسق یا غیبت یا دروغ‏ یا نمیمه (سخن چینی ) یا تفرقه اندازی یا ربا یا ریا ، بلکه گفت : منکر : هر چه که زشت و پلید است . " امر " یعنی فرمان ، " نهی " یعنی باز داشتن ، جلو گیری کردن .

اما این فرمان یعنی چه ؟

آیا مقصود از این فرمان ، فرمان لفظی است ؟

آیا امر به معروف و نهی از منکر فقط در مرحله لفظ است ؟

فقط باید با زبان‏ امر به معروف و نهی از منکر کرد ؟

خیر ، امر به معروف و نهی از منکر در مرحله دل و ضمیر هست ، در مرحله زبان هست ، در مرحله دست و عمل هم‏ هست . تو باید با تمام وجودت آمر به معروف و ناهی از منکر باشی .

از علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کردند اینکه قرآن در مورد بعضی از زنده‏های روی زمین می‏گوید اینها مرده‏اند ، یعنی چه ؟ میت الاحیاء مرده در میان زنده‏ها کیست و چیست ؟

فرمود : مردم چند طبقه‏ اند ، بعضی وقتی که منکرات را می‏بینند در ناحیه دل متاثر می‏شوند ، تا مغز استخوانشان می ‏سوزد ، زبانشان به سخن در می‏آید ، انتقاد می‏کنند ، می‏گویند ، ارشاد می‏کنند ، به این مرحله هم قانع نشده وارد مرحله عمل می‏شوند ، با هر نوع عملی که شده است ، با مهربانی باشد ، با خشونت باشد ، با زدن‏ باشد ، با کتک خوردن باشد ، بالاخره هر عملی را که وسیله ببینند برای‏ اینکه با آن منکر مبارزه کنند انجام می‏دهند . فرمود این یک زنده به تمام‏ زنده است .

بعضی دیگر ، وقتی که منکرات را می‏بینند دلشان آتش می‏گیرد ، به زبان می‏گویند ، داد و فریاد می‏کنند ، استغاثه می‏کنند ، نصیحت می‏کنند ، موعظه می‏کنند ولی پای عمل که در میان می‏آید ، دیگر مرد عمل نیستند .

فرمود : این هم دو سه خصلت از حیات را دارا است ، ولی یک خصلت از حیات را ندارد .

صنف سوم : دلش آتش می‏گیرد ، اما فقط جوش می‏زند ، فقط ناراحت می‏شود . مثلا روزنامه را می‏خواند می‏بیند ایام عید نمی‏خواهند احترام حسین بن علی‏ را حفظ کنند . روزنامه ‏ها تبلیغ می‏کنند ، رادیو هم تبلیغ می‏کند که از این‏ فرصت برای تفریح استفاده کنید . چه نشسته‏اید ! نصف مردم تهران رفتند ، جاها را گرفتند ، ده روز تعطیلی دارید . اینها را می‏خواند ، در دل می‏گوید اینها چه کسانی هستند ؟ ! چرا با حسین بن علی علیه السلام مبارزه می‏کنند ؟ ! چرا یک نفر ، یک کلمه در روزنامه یا جای دیگر نمی‏نویسد که بابا ! تفریح ، وقت زیادی دارد (باید توجه داشت که این سخنرانیها در زمان رژیم منحوس گذشته‏ ایراد شده است ) . ما مدعی هستیم که حسین بن علی با روح ما پیوند دارد . ما از این مکتب استفاده‏ها کرده‏ایم و می‏کنیم . این کشور ، کشور حسین بن علی است ، کشور شیعه است . حسین بن علی شعار این ملت است ، شعار این کشور است . این ، اهانت به‏ حسین بن علی است که شما این ایام را به دنبال تفریح و تفنن بروید ! در روزنامه می‏خواند ، جوش هم می‏زند اما حاضر نیست یک کلمه حتی به رفیقش‏ بگوید که احترام حسین بن علی را حفظ کن ، تا سوم [ شهادت ] حسین بن علی‏ باش .

...

این وظیفه بزرگ ( امر به معروف و نهی از منکر ) دو رکن ، دو شرط اساسی دارد :

یکی از آنها رشد ، آگاهی و بصیرت است .

حالا که من گفتم‏ امر به معروف و نهی از منکر ، لابد همه ما خیال کردیم که خوب از اینجا برویم و امر به معروف و نهی از منکر کنیم .

از شما می‏پرسیم اصلا من و شما می‏فهمیم که امر به معروف و نهی از منکر چیست و چگونه باید انجام شود ؟ تا حالا که امر به معروف و نهی از منکرهای ما در اطراف دگمه لباس و بند کفش مردم بوده است ، در حول و حوش موی سر و دوخت لباس مردم بوده‏ است !

ما اصلا معروف چه می‏شناسیم که چیست ؟ منکر چه می‏شناسیم که چیست‏ ؟ ما گاهی معروفها را به جای منکر می‏گیریم و منکرها را به جای معروف . بهتر اینکه ما جاهلها امر به معروف و نهی از منکر نکنیم . چه منکرها که‏ به نام امر به معروف و نهی از منکر به وجود نیامد. آگاهی و بصیرت‏ می‏خواهد،خبرت و خبرویت می‏خواهد ، دانایی ، روانشناسی و جامعه شناسی‏ می‏خواهد تا انسان بفهمد که چگونه امر به معروف و نهی از منکر کند ، یعنی‏ راه معروف را تشخیص بدهد ، ببیند معروف کجاست ، منکر را تشخیص بدهد ، ریشه منکر را به دست بیاورد ، از کجا آن منکر سرچشمه می‏گیرد .

و لهذا ائمه دین فرموده ‏اند :

جاهل بهتر است امر به‏ معروف و نهی از منکر نکند . چرا ؟

« لانه ما یفسده اکثر مما یصلحه[[3]](#footnote-3) » (کافی.‏ج 1 ص 44 ، باب عمل بدون علم).

چون جاهل هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر می‏کند ، می‏خواهد بهتر کند بدتر می‏کند . و چقدر در این زمینه مثالها زیاد است .

{اتمام بخش اول از سخنان شهيد مطهري از كتاب حماسه حسيني}

بعد از فرا گرفتن معروفها و منكرها كه شامل معارف و احكام ديني مي باشد مهمترين موردي كه بايد فرا گرفته شد طرز برخورد و ارتباط است[[4]](#footnote-4)

 [داستاني زيبا متناسب باهمين موضوع(جاهل بهتر است امر به معروف نكند) به نقل آيت الله علي صفائي حائري از كتاب، مسئوليت و سازندگى، ص: 236 ]

محصلى بود زيرك و متحرك و بى‏آرام؛ درسش را تمام كرده بود و مى‏خواست برگردد و بار مسئوليتش را به مقصد برساند، كه تشنه‏ها و محتاج‏ها و نيازمندها را ديده بود و نمى‏توانست در حجره بنشيند و يا در غرفه‏اى خود را محبوس كند.

بارش را بست و براى خداحافظى پيش استادش رفت. استاد اجازه‏اش نداد و گفت باش. درست است كه حرف‏ها را مى‏دانى اما هنوز روش‏ها را نياموخته‏اى.

اما او گوشش بدهكار نبود و آتش مسئوليت آرامَش نمى‏گذاشت. راه‏ افتاد. پياده مى‏آمد ... در سر راه به روستايى رسيد. در روستا، ملّايى بود زيرك و كار كشته و مريد باز. او در مسجد خانه گرفت، كه مسجد براى آواره‏ها پناهگاه خوبى بود.

براى نماز در مسجد جمع شدند و نماز شام را گزاردند.

او مى‏ديد كه ملّا نمازش را غلط مى‏خواند. خوب دقت كرد، ديد اصلا هيچ نمى‏داند، نه وقف را، نه وصل و قطع را، نه ادغام حروف يرملون را ...

اصلا از علم تجويد و قرائت بويى نبرده ...

سرش سوت كشيد ... بعد از نماز ديد كه ملّا بر منبر نشست و به وعظ و خطابه مشغول شد؛ آن هم چه وعظى، چه خطابه‏اى!

ديگر طاقت نياورد و دادش درآمد كه بيا پايين! اين چه وضعيه؟! مگر مجبورى كه بى‏سواد، مردم را ضايع كنى؟

بيا پايين!

غوغايى به پا شد. مردم منتظر آخر صحنه بودند.

ملّاى زيرك در ميان آن همه غوغا و فرياد، آرام آرام سرش را تكان داد و با خود گفت: صدق رسول اللَّه، صدق رسول اللَّه.

در برابر اين فيلم، حتى طلبه‏ى مسئول كه طاقتش را باخته بود، مسحور شد، كه اين ديگر يعنى چه! صدق رسول اللَّه چيست؟

هنگامى كه همه تشنه شدند و ساكت شدند، ملّا توضيح داد كه ديروز از اين ده و مردم خسته شده بودم، مى‏خواستم بگذارم و بروم، اما با خودم فكر مى‏كردم كه آيا صحيح است؟

آرام آرام از فضاى ده بيرون رفتم و بالاى آن كوه رسيدم و آن‏جا نشستم‏

و با خستگى‏ها خوابم برد. در خواب ديدم مردى بزرگ، جليل‏القدر، سوار بر اسبى سفيد، از پايين كوه مى‏تاخت. به حدود من كه رسيد، ايستاد و به من نگاهى كرد. من از آن نگاه، خود را باختم، اما ديدم او با محبت به من نزديك شد و به من گفت: مبادا كه اين ده را تنها بگذارى. مبادا كه از ميان اين‏ها بروى. به اين زودى شيطانى مى‏آيد كه مى‏خواهد دين من را ضايع كند و ايمان مردم را به باد بدهد. تو باش. تو پاسدار ده باش! صدق رسول اللَّه، صدق رسول اللَّه. آن شيطان همين است كه مى‏بينيد. اصلا همه چيزش مثل شيطان است! اعوُذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم.

مردم كه شيطان را در خانه‏ى خدا گير آورده بودند، امان ندادند كه بگريزد. چنانش كوفتند كه توانش نماند!

بيچاره به ياد استاد افتاد (چون هنگام ضعف و درگير و دارها گذشته‏ها به ياد مى‏آيند): «درست است كه حرف‏ها را مى‏دانى اما هنوز روش‏ها را نياموخته‏اى».

پيش استاد بازگشت و مدتى ماند و راه‏ها را شناخت.

استاد به او اجازه داد كه برود، اما او تقاضا كرد چندى بمانم.

استاد گفت: حالا مى‏توانى بروى. برو، مگر مسئوليت را فراموش كرده‏اى؟

اما او هنوز كتك‏ها را فراموش نكرده بود.

در هر حال، آمد و براى اين كه خودش را بشناسد به همان ده آمد. اين بار پشت سر ملّا ايستاد، با او نماز خواند و مدافع او شد. اگر مسأله‏اى پيش مى‏آمد كه ملّا به زحمت مى‏افتاد او كمك مى‏كرد و مسائل را جواب‏ مى‏داد.

ملّا كه مى‏ديد مريدى دلسوز همراه دارد، او را به خود نزديك كرد. اگر از ده‏هاى اطراف، سراغ ملّا مى‏آمدند، ملّا او را مى‏فرستاد. رفته رفته ملّا خودش را شناخت و ديد منبر كسر شأن اوست. به محراب قناعت كرد و منبر را به او واگذاشت.

راستى كه راه‏ها را شناخته بود و پُست‏ها را بدست آورده بود و مُلّا را خلع سلاح كرده بود.

اما هنوز يك مسأله باقى بود و يك حساب تصفيه نشده بود.

يك شب كه ملّا در كنار منبر نشسته بود و او را بالاى منبر فرستاده بود، او سخن را به معاد و حشر و نشر كشاند و اشك‏ها را از چشم‏ها بيرون ريخت و دل‏ها را به لرزه آورد و دل‏ها را در راه گلو انداخت.

آن گاه گفت: يك بشارت هم مى‏دهم. من امروز كه به فكر قبر و عذاب افتاده بودم، سخت بيچاره شدم. در خواب ديدم كه قيامت به پا شده و عذاب‏ها آماده گرديده و مردم در چه وضعى هستند! كسى كسى را نمى‏شناسد و هر كس از برادرش و مادرش و فرزندش فرارى است. هر كس از دوستش مى‏گريزد. هر كس سراغ پناهگاهى است. من به ياد رسول اللَّه افتادم. خودم را به او رساندم و گريه كردم. حضرت به من فرمودند: آيا از فلانى- ملّاى ده- امانى دارى؟ هر كس يك مو از او همراه داشته باشد در امان است!

اين بگفت و از ملّا تقاضا كرد كه مرا امانى بده!

ملّا كه خود را شناخته بود، دستى به صورتش كشيد و امانى به او داد!

او هم امان را گرفت و بوسيد و مردم را تحريك كرد كه امانى بگيرند!

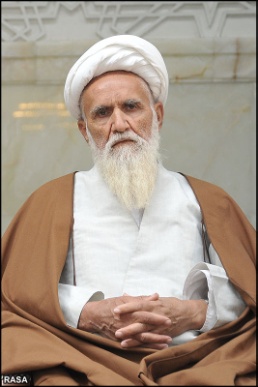
از اطراف تقاضا شروع شد. با كمبود عرضه، وضع بدى پيش آمد. در ميان هجوم جمعيت، ديگر مهلت نمى‏دادند كه ملّا امانى بدهد، خودشان امان‏ها را از سر و صورت ملّا مى‏گرفتند.

چيزى نگذشت كه ملّا، امرَد و بى‏مو شد. اما او، ول كن نبود و مردم را به ياد ظلم‏ها و ستم‏ها و آب دزديدن‏ها و تجاوزها مى‏انداخت و زن‏ها را با غيبت كردن‏ها و دروغ‏هايشان تحريك مى‏كرد.

ملّا در زير دست‏ها و پاها، خونين و بى‏رمق افتاده بود، كه از لاى جمعيت چشمش به بالاى منبر افتاد و با ناله پرسيد: آخر تو چه وقت اين خواب را ديدى؟ لعنت بر اين خواب!

و او با نگاهى پرمعنا جوابش داد: تو چه وقت آن خواب را ديده بودى؟

لعنت بر آن خواب! ( مسئوليت و سازندگى، ص: 236-آية‌الله علي صفائي حائري ) ]

♦بخشي از بيانات آیت الله محي الدين حائری شیرازی:

من مسوول ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر هستم. در بحث امر به معروف و نهی از منکر همه می گویند چطور می شود آن را راه اندازی کرد، اجرای نمود؟

وقتی می خواهیم امر به معروف و نهی از منکر را راهش بیاندازیم، مثل یک ماشینی است که سر بالا می رود؛ شیب تند است، کمر راه ماشین را خاموش می کنیم، ماشین هم به سمت پایین بر می گردد. [[5]](#footnote-5)در امر به معروف هم همین طور است؛ فشار می آوریم، یک حرکتی ایجاد می شود و بعد بر می گردیم به مکان اول.

در جلسه ای به آنها عرض کردم مشکل در امر به معروف و نهی از منکر نیست. شما نمی روید فکر کنید روی این مطلب که چرا قرآن نگفت «یأمرون بالواجب»، گفت: «یأمرون بالمعروف»! بروید روی این فکر کنید. چرا نگفت «ینهون عن الحرام»، گفت: «ینهون عن المنکر»! عبارت معروف و منکر همین طور سطحی بیان نشده است. اگر چیزی معروف شد خود به خود همه به آن امر می کنند. اگر چیزی منکر شد خود به خود همه از آن نهی می کنند. مگر کسی به مرم می گوید که به این بچه بگو دست به این نزند؟ خودش نمی زند. فقط باید به او بگوییم و برایش جا بیفتد که این بد است، آن وقت دیگر نیازی به نهی کردن نیست.

پس آنچه را که در جامعه به آن نیاز داریم نه امر به معروف است ونهی از منکر. امر هم که می کنیم برای این است که معروفیت و منکریت منکر را جا بیندازیم. اگر اینها جا افتاد حرکت انسان، داعیه انسان برای امر به معروف، حرکت سرازیری است. اگر بخواهد امر به معروف صورت نگیرد علت می خواهد، برای اصل امر، نیاز به انرژی نیست، انرژی در خودش هست؛ چون حرکت سرازیری است. شما می خواهید هنوز واجب، معروف نشده به او امر کنید. این حرکت سربالایی است، تا زور پشت سرتان هست، حرکتی می کنید. وقتی این زور برداشته شد در این صورت می زنید خلاص و عقب نشینی می کنید. یعنی می خواهید قبل از اینکه چیزی را معروف کنید به آن امر کنید، امر می کنید به غیر معروف.

شارع به شما گفته است امر بکنید به معروف. معروف یک حیثیتی هست و واجب یک حیثیت دیگر. ممکن است واجب هنوز معروف نشده باشد. تو باید در این مرحله واجب را معروف کنی، نه اینکه امر به معروف کنی. می دانید مشکل کجاست؟ مشکل این است که گره معروف شدنِ واجب باید قبل از گره امر به معروف باز شود. ماه رمضان که زولبیا می خرید و شیرینی فروش یک باندی بر آن می بندد دو گره می زند؛ گره ای در رو و گره ای در زیر. اگر شما آن گره زیری را قبل از گره رویی باز کنید من یک میلیون به شما می دهم. این کار را نمی توانید انجام دهید! شما باید گره بالا را اول باز کنید تا آن وقت گره دوم باز شود. گره اول شما، واجب را معروف کردن است. اگر واجب معروف شد، امر به آن رایج می شود. اگر حرام منکر بشود، نهی از آن راحت می شود.

این یک فکری می خواهد؛ بیندیشید که چرا شارع نگفت امر به واجب و نگفت نهی از حرام، گفت: امر به معروف و نهی از منکر. یک شی ء «من حّیثُ اَنّه واجب» امر ندارد، «مِن حَیثُ اَنّهُ معروفُ» امر دارد. شارع سنجیده صحبت می کند.

♦ آيت الله علي صفائي حائري:

(اگر فقط لباس كسى را عوض كرديم و چادر بر سرش انداختيم و نمازخوانش نموديم و با شعارها و تلقين‏ها و يا تشويق‏ها و تهديدها، داغش كرديم، بدون اين كه از درون روشنش كرده باشيم و عشقى در نهادش گذاشته باشيم، ناچار در محيطى ديگر سرد مي‏ شود و يخ مي‏زند؛ همان‏طور كه آهن تفتيده در محيط ديگر، سرد و سخت ميشود.

ما عاشق آفريده شده‏ ايم فقط معشوق‏ها را انتخاب مي ‏كنيم و براى اين انتخاب است كه بايد آن‏ها را بسنجيم كه چه مي ‏دهند و چه مي گيرند.)

استاد علي صفائي حائري--مسئوليت وسازندگي ص44

ادامه بحث از كتاب حماسه حسيني شهيد مطهري:

شاید شما بگوئید ما جاهلیم ، پس امر به معروف و نهی از منکر از ما ساقط شد ! جواب شما را داده‏اند . قرآن می‏فرماید :

لِّیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَن بَیِّنَةٍ وَ یَحْیىَ‏ مَنْ حَىَّ عَن بَیِّنَةٍ (سوره انفال ، آیه .42 )

«تا هر که هلاک مى‏شود از روى دلیلى روشن هلاک شود، وهر که زندگى مى‏کند ازروى برهانى آشکار زندگى کند»

....» رُّسُلًا مُّبَشرِِّینَ وَ مُنذِرِینَ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلىَ اللَّهِ حُجَّةُ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ کاَنَ اللَّهُ عَزِیزًا حَکِیمًا

«پیامبرانى مژده ‏دهنده و بیم‏ دهنده تا از آن پس مردم را بر خدا حجتى نباشد، و خدا پیروزمند و حکیم است» (165نساء)

[يعني خداوندبوسيله فرستاد پيامبرانش حجت را بر بنده اش تمام مي كند كه اگر زندگي مي كند بداند براي چه زندگي مي كند و اگر هلاك مي شود بداند براي چه هلاك مي شود]

از یکی از معصومین می‏پرسند : بعضی از مردم جاهلند ، در روز قیامت با اینها چگونه عمل می‏شود ؟ می‏فرماید : در آن روز عالمی را می‏آورند که عمل نکرده است ، می‏گویند چرا عمل نکردی ؟ جواب ندارد ، باید به سرنوشت ننگین و سهمگین خود دچار شود . شخصی را می‏آورند و می‏گویند:تو چرا عمل نکردی؟ می‏گوید نمی‏دانستم ، نمی‏فهمیدم ! می‏گویند : « هلّا تعلّمتَ [[6]](#footnote-6):چرا نرفتي يادبگري »نمی‏دانم ، نمی‏فهمم هم عذر شد ؟ ! خدا عقل را برای چه‏ آفریده است ؟ برای اینکه بفهمی ، موشکافی کنی ، بروی کاوش کنی ، تحقیق‏ کنی .

تو باید از آن کسانی باشی که نه تنها اوضاع زمان خودت را درک‏ بکنی ، بلکه باید آینده را هم بفهمی و درک بکنی .

امیرالمومنین فرمود : « و لا نتخوف قارعه حتی تحل بنا » (نهج البلاغه ، خطبه 32) ، مردم ما نادان شده ‏اند ، بلایایی را که به‏ آنها رو می‏آورد ، تا رو نیاورده تشخیص نمی‏دهند ، پیش بینی ندارند . باید پیش بینی کنند . نه تنها باید به اوضاع زمان خودشان آگاه باشند بلکه باید آنچنان جامعه شناس باشند که مصائبی را که در آینده می‏خواهد پیش بیاید تشخیص بدهند و بفهمند که در پنجاه سال بعد چنین خواهد شد « و لقد اتینا ابراهیم رشده »( سوره انبیاء ، آیه51 ). یکی از چیزهایی که به نهضت حسین بن علی ( ع ) ارزش زیاد می‏دهد روشن‏ بینی است . روشن بینی یعنی چه ؟ یعنی حسین ( علیه السلام ) در آنروز چیزهایی را در خشت خام دید که دیگران در آینه هم نمی‏دیدند . ما امروز نشسته‏ایم و اوضاع آن زمان را تشریح می‏کنیم . ولی مردمی که در آن زمان‏ بودند آنچنان که حسین بن علی علیه السلام می‏فهمید ، نمی‏فهمیدند .

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

 گفتن مسائل و احكام، پس از معرفت خدا و دنيا و انسان و معاد معنا دارد.

تمامى اين خطاب‏ها، به مؤمن و متّقى است. كسى كه نه معرفت دارد و نه محبّت و ايمان، كسى كه در مقام عمل و اطاعت نيست؛ بر فرض برايش از احكام بگويى، فرار مى‏كند؛ و بر فرض بر او سخت‏گيرى كنى و تحميل نمايى، نفرت مى‏آورد و عصيان و سركشى نشان مى‏دهد.به اين‏ها مى‏گفتم، عمل و حكم، پس از معرفت و محبّت و ايمان است. و تو مادام كه از اين هدايت و ارشاد كمك نگرفته باشى، بيان احكام و امر به معروف و نهى از منكر معنا ندارد. [[7]](#footnote-7)

♦هر گونه امر و دستور و يا نهى و بازداشت، احتياج به زمينه‏ى ارشاد و آگاهى از معروف و منكر دارد.

مادام كه تو زبان و نطق و تحليل و توضيح از خوبى و بدى كارى پرده بر نداشته باشى و معرفت و بينش در طرف نياورده باشى و به تعبير شرعى مادام كه ارشاد نكرده باشى، حق امر و نهى ندارى.

و نكته مهم‏تر، در امر ونهى، گذشته از ارشاد، عنصر نصيحت و دلسوزى‏دخالت دارد، بايد حرف‏ها نه از روى بى‏خيالى و يا اداء تكليف كه از روى محبت و نصيحت و دلسوزى باشد، كه تكليف اين است نه فقط پراندن حرف‏ها و انتشار انديشه‏ها، كه حرف‏ها و انديشه‏هايى به گوش و دل راه مى‏يابد كه همراه نرمش و نصيحت و مهربانى و دلسوزى باشد. آنچه كه باعث تذكر و يادآورى و پذيرش آن مى‏شود و يا خشيت و احساسى را در دل زنده مى‏كند، همين با نرمش و مهرآميز برخورد كردن است، به خصوص آنجاكه طرف در سنگر رفته باشد و براى خود حريم گرفته باشد و پرده‏هاى نخوت را فرو افكنده باشد.

خطاب اين است: «قَولًا له قَولًا ليِّناً لعَلّه يَتذكّر اوْ يخشى». « طه، 44»

به موسى و هارون كه نمونه‏اى از غضب و حلم و آتش و آب هستند، دستور مى‏دهد كه هر دو با خصوصيت متفاوتى كه داريد با فرعون حرف بزنيد آن هم نه از روى خشونت و يا زهد و دلزدگى كه با نرمش و لينت. چه بسا يادآورى شود و يا به خشيت برسد.

حتى با احتمال تذكر و خشيت، دستور لينت و نرمش هست و آن هم نرمشى نه از روى مداهنه و سستى كه از روى رحمت و محبت، كه: «بِما رَحمَةٍ مِنَ اللَّه لِنتَ لَهُم»؛ « آل عمران، 159»

تو به خاطر آنچه كه از رحمت و محبت خدا در دل دارى با اينها نرم شده‏اى؛ «لوكنتَ فظّاً غَليظَ الْقلبِ لانفضُّوا مِن حَولِكِ»؛ « آل عمران، 159»

اگر خشن و سنگ دل بودى، در زبان تو خشونت بود و يا در دل تو غلظت و سختى، از گرد تو پراكنده مى‏شدند و كنار مى‏رفتند و حتّى خشونت زبان، محبت و رحمت قلبى تو را آلوده مى‏كرد و از كار مى‏انداخت.

على مى‏فرمايد: «مَنْ لانَ عودُه كَثُفَتْ اغصانُه»؛ « نهج البلاغه‏ى صبحى صالح، ح 214»

كسى كه لينت و نرمش در ساقه‏هايش و چوب‏هايش بنشيند، برگ و بارش زياد مى‏شود و توليدش انبوه مى‏گردد، شرط بارورى، نرمش است آن هم نرمشى مهرانگيز و مهربان.

با اين برخورد است كه ارشاد شكل مى‏گيرد و ظرف تو بارور مى‏گردد و آنگاه مى‏توانى بر روى اين بار تكيه كنى‌و‌امر‌و‌نهى و ياتندى و خشونت و يا قهر و قاطعيت داشته باشى و يا توبيخ و شماتت و افشاگرى بنمايى

كسى كه اين قدر با او راه رفته باشى. به تو در دلش و در خلوتش حق مى‏دهد كه بر او بشورى و رسوايش كنى و يا آمرانه و قاطعانه با او برخورد نمايى. او در جايى نايستاده كه زير پاى محكم و جايگاه مسلطى داشته باشد، كه درك و احساس و عاطفه‏اش سرشار شده و آگاهى و محبت برخورد و رحمت گفتار تو وجودش را زنجير كرده، پس اگر مى‏ماند نه به خاطر عدم مقتضى كه به خاطر وجود مانع است و بايد مانع را با قاطعيت و قهر و خشونت و تندى و امر و نهى و برخورد محكم كنار زد و از زمينه‏هاى مناسب بهره بردارى نمود.[[8]](#footnote-8)

♦ آنها كه با عبوديت، به رسالت رسيدند و همراه پيام حق به راه افتادند و با خشوع و خضوع، پاداش قرب را به دست آوردند. ديگر امر و دستورشان به هوس‏ها و محبوب‏هاشان نيست كه به معروف دستور مى‏دهند. و به آنچه كه با ارشاد و تبليغ، آگاهى داده بودند ومعرفت و بصيرت بخشيده بودند، فرمان مى‏دهند.

حركتى كه اين مراحل را طى نكرده باشد و جهادى كه از اين منازل نگذشته باشد، بر فرض امر به حق باشد،به‌ معروف نيست‌و بر فرض كه نهى از باطل باشد، نهى از منكر نيست، خوبى‏ها و زشتى‏ها، شناسايى نشده و با احساس گره نخورده، هنوز دراحساس و عاطفه و درخواسته‏ها و آرزوها ريشه دارد.[نه در عقل]

وپيداست آنچه كه در دل ريشه دوانيده بر فرض از دست و چشم دور نگاهش دارى، دور نمى‏شود كه آرزوى نزديك و آتش خواهش، هميشه دل را مى‏لرزاند و تو را از درون فتح مى‏كند و از پاى مى‏اندازد، بر فرض از بيرون قاطعيتى و دستورى اعمال شود، قاطيعتى توجيه نشده و جا نيافتاده است.

امر و دستور، امر به معروف و دستور به شناخته شده‏ها و توصيه‏شده‏هانيست.

به دنبال آن جريان ريشه‏دار و جهاد همراه ايمان و عبوديت و رسالت است، كه اين دو نكته تحقق مى‏يابد امر به حق است و نهى از باطل و اين حق، معروف است و شناسايى شده و اين باطل، منكر است و توجيه يافته. و در هر حال اين قاطعيتى است كه جا افتاده و در هنگام حضور مقتضى و زمينه‏ها، به رفع مانع و قطع مزاحمت‏ها پرداخته‏ايم و اين چنين پرداختى، سنگين نيست كه معروف و مطلوب است.

آنچه امر و نهى را سنگين و نفرت انگيز مى‏سازد همين هجوم توجيه نشده و قاطعيت بى‏مورد است كه به كفر وانحراف مى‏كشاند و از راه دور مى‏كند و در باطل پابرجا مى‏سازد.

من خود شاهد كفر و الحادهاى ريشه‏دار، در خانواده‏هاى مذهبى بوده‏ام كه به دنبال فشار بر نماز صبح و كوتاه‏كردن موى سر و دورى از لباس‏هاى زيبا و كناره‏گيرى از هوس‏هاى شعله‏ور، آنچنان نفرتى را برانگيخته كه گذشت سال‏ها هنوز از جوش و خروش آن نكاهيده است.

راستى كه به جاى آوردن چند نماز صبح در زير فشار، به اعراض و نفرت از نماز، براى هميشه و از دين تا پايان زندگى، كشيده و اين تجارت زيان بارى است. شايد تحمل قضاى چند نماز صبح و توجيه و زمينه‏سازى و سرزنش‏هاى حساب شده، جايى براى آشتى و دريچه‏اى براى صلح باقى مى‏گذاشت، در حالى كه اين قاطعيت‏هاى مزاحم وآمريت‏هاى بدون زمينه، كار را براى هميشه خراب كرده و ريشه‏ها را خشكانيده است.

اين حقيقت، با تجربه هم به دست مى‏آيد، كه قدرت، تواضع مى‏خواهد وقاطعيت، زمينه و امر و نهى، هنگام مناسب، قدرت همراه خشونت، لجاجت و حسادت را و نفرت و درگيرى را شكل مى‏دهد. و قاطعيت بدون مقتضى، كهولت و سستى و سركشى و اعراض را پايه مى‏گذارد و امر و نهى بى‏هنگام، وازدگى و خستگى و طغيان و عصيان را به دنبال مى‏آورد. و اين تجربه‏اى است كه در خانواده‏هاى مذهبى و قاطعيت‏هاى خشن، هنوز هم به دست مى‏آيد. در حالى كه در ميان خانواده‏هاى مذهبى مهربان و در كنار تذكرهاى آرام و سرزنش‏هاى شيرين، بر فرض كه ريشه‏هاى محكم هم شكل نگرفته باشند. دلبستگى‏هاى مذهبى و عاطفه‏هاى ريشه‏دار، كارگشا هستند.

همانطور كه در خانواده‏هاى غير مذهبى و يا ضد مذهبى هم اين گرايش‏هاى اصيل و كشش‏هاى دينى، بيشتر بروز مى‏نمايد و آشكار مى‏شود.

بى‏جهت نيست كه به دنبال صفت‏هاى «التائِبون، الْعابِدون، الْحامِدُون، السائِحُون، الرَّاكِعون، السَّاجِدُون، الامِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»، به دنبال اين صفت‏هايى كه بدون واو عطف، پشت سر هم مى‏آمدند، دو صفت «وَالناهُون عَنِ الْمُنْكِرَ وَ الْحافِظُون لِحُدود اللَّه». همراه واو عطف و پيوسته قرار مى‏گيرد و در واقع امر به معروف و نهى از منكر را به حفظ حدود خدا پيوند مى‏زند، تا اين امر و نهى و اين قاطعيت، همراه شناخت و بصيرت و در سايه‏ى حدود و اندازه‏ها، تحقق بيابد، چون امر و نهى بدون توجه به حدود و اندازه‏ها، خود باعث نفرت و اعراض در يك مرحله و عصيان و طغيان در مراحل بعد و كفرو الحاد در مراحل نهايى مى‏شود. بخصوص كه جوان در برابر اين امر و نهى حساس مى‏شود و به كشف تناقض‏ها و تظاهرها و دروغ‏ها مى‏پردازد و دم خروس را بيرون مى‏كشد و با اين مدارك به الحادى مستدل روى مى‏آورد و به كفرى‏ ريشه‏دار گره مى‏خورد.

شايد، با مرور سال‏ها و يا برخوردهاى مناسب و با تجربه‏ى بن‏بست، روزى و روزگارى، دوباره به مذهب پيوند بخورد و جوانه‏ها را در هنگام پيرى سبز كند، ولى اگر رويش بى‏موقع نباشد دير است و اين رويش ديررس به خاطر قاطعيت‏هاى بدون زمينه و امر و نهى به حق، ولى غير معروف و ناشناخته بوده است.

همراه معرفت و آگاهى، در زمينه توجيه و توضيح، نه امر و نهى، كه قاطعيت و خشونت شمشير هم تحمل مى‏شود و استحقاق تازيانه از عصيان و نفرت، جلوگير مى‏شود، همانطور كه براحتى از تيغ جراح استقبال مى‏كنى و سيلى دوست را بجان مى‏خرى. [[9]](#footnote-9)

♦منابع:

گزيده اي ازكتاب حماسه حسيني ج2 شهيد مطهري ، به انضمام گزيده اي از كتاب مسؤليت و سازندگي استاد علي صفائي حائري - به انضمام بخشي از بيانات آية‌الله حائري شيرازي

♦نكته:

مطالبي كه داخل كروشه [ ] آورده شده است مربوط به مؤلف همين جزوه مي باشد

1. آن‏ها كه هنوز از خويشتن سفر نكرده و هجرت نكرده و به سوى خلق مى‏آيند، يا بت‏پرست مى‏شوند و يا بت‏ساز و يا هر دو، كه هم اسير خلقند و هم خلق را اسير خود مى‏سازند. مسوليت و سازندگي -استاد علي صفائي حائري.ص172 [↑](#footnote-ref-1)
2. علت مبقیه : علتی که باعث بقای موجودات بعد از حدوث میشود. (از فرهنگ اصطلاحات فلسفی ). [↑](#footnote-ref-2)
3. الامام الصادق «ع»- عن آبائه، عن رسول اللَّه «ص»: من عمل على غير علم، كان ما يفسده اكثر ممّا يصلح. «تحف العقول»/ 39.

   آنكه بدون علم به عمل برخيزد، بيش از آنكه اصلاح كند سبب تباهى مى‏شود. [↑](#footnote-ref-3)
4. رجوع شود به جزوة « تكنيكهاي ارتباط مـؤثر» از مؤلف همين جزوه [↑](#footnote-ref-4)
5. سنگي كه به بالا «پرتاب»‌مي شود وقتي كه نيرويش تمام شد به قعر زمين برميگردد اما گياه كه ريشه دار است سر به بالادارد و هيچ وقت بر نمي گردد، پس انساني كه اعمالش ريشه در تفكر دارد....»استاد علي صفائي حائري [↑](#footnote-ref-5)
6. امالی مفید ص 228 [↑](#footnote-ref-6)
7. نامه‏هاى بلوغ، ص: 149-استاد صفائي حائري [↑](#footnote-ref-7)
8. كتاب قيام، ص: 21 -استادعلي صفائي حائري [↑](#footnote-ref-8)
9. كتاب قيام، ص: 210-استاد علي صفائي حائري [↑](#footnote-ref-9)